



فلسفه تحلیلی به نگرش عقل‌گرای فیلسوفان مسلمان نزدیک‌تر است/ علت اقبال به ویتگنشتاین در ایران

یک مدرس و پژوهشگر فلسفه با بیان اینکه آنچه ما در زبان فارسی از آن به عنوان فلسفه دین یاد می‌کنیم بیشتر فلسفه تحلیلی است و کمتر به فلسفه دین قاره ای ناظر است، گفت: شاید مهمترین دلیلش این باشد که ما در نگرش کلامی خودمان بیشتر استدلال گرا و عقلگرا هستیم و این با معیارهای فلسفه تحلیلی نزدیک تر است.

یک مدرس و پژوهشگر فلسفه با بیان اینکه آنچه ما در زبان فارسی از آن به عنوان فلسفه دین یاد می‌کنیم بیشتر فلسفه تحلیلی است و کمتر به فلسفه دین قاره ای ناظر است، گفت: شاید مهمترین دلیلش این باشد که ما در نگرش کلامی خودمان بیشتر استدلال گرا و عقلگرا هستیم و این با معیارهای فلسفه تحلیلی نزدیک تر است. به گزارش خبرنگار مهر، تفکیک قائل شدن میان فلسفه قاره ای و تحلیلی از جمله مواردی است که در ایران بیش از غرب رایج است. بسیاری از غربیان در سالهای اخیر تفکیک سنت فلسفه قاره ای و تحلیلی را امر بی اساسی می دانند و آنرا زیر سؤال می برند. به اعتقاد آنان، مرز این دو سنت فلسفی چندان جدي یا مشخص نیست، چرا که در برخی موارد به هم نزدیک می شوند. آنان هرمنوتیک را مثالی برای این ادعای خود ذکر می کنند، چرا که هرمنوتیک یکی از دغدغه های فلاسفه اگزیستانسیالیست قاره ای است که در سالهای اخیر مورد توجه اندیشوران سنت تحلیلی نیز قرار گرفته است. دکتر مالک شجاعی جشقانی، مدرس دانشگاه و پژوهشگر فلسفه به سؤالاتی در خصوص فلسفه تحلیلی و قاره ای و چگونگی ورود این فلسفه ها به ایران و اقبال به آنها پاسخ داده است که اکنون از نظر شما می‌گذرد.

*آیا این ایده که فلسفه های تحلیلی برای فضای فرهنگی ایران مناسب تر از قاره ای است را می‌پذیرید یا نه؟ در هر دو صورت، دلیل خود را بیان کنید؟

برای پاسخ به این سؤال لازم است که چند نکته مقدماتی بیان شود: اول اینکه تفکیک فلسفه تحلیلی و قاره ای، تفکیکی است که انگلیسی‌ها آنرا باب کردند و در واقع فلاسفه انگلوساکسون، بر کل تاریخ فلسفه تحمیل کردند که این نکته مهمی است. فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها چندان این تفکیک را قبول ندارند. این تفکیک، تفکیکی است که در فلسفه علم، فلسفه دین و در فلسفه غرب زیاد مطرح شده است.

اگر به لحاظ تاریخی، ورود فلسفه غرب به ایران را بررسی کنیم. ورود فلسفه جدید غربی با مارکسیسم بوده است که بیشتر به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک وارد ایران شد و کمتر بعد فلسفی مارکسیست در ایران مطرح شد. بعد از مارکسیسم می بینیم با محوریت آثاری که منوچهر بزرگمهر، مدرس گروه فلسفه دانشگاه تهران (قبل از انقلاب) از برتراند راسل ترجمه کرد، برای اولین بار در دهه 50 فلسفه غرب آن هم در شاخه فلسفه تحلیلی به صورت جدی در ایران مطرح می شود. تقریباً می شود گفت خود بزرگمهر که از مترجمان برجسته در تکوین فلسفه جدید در ایران است معتقد به این نگاه فکری بود و آنرا ترویج می کرد چه در کلاس درس و چه در آثاری که ترجمه می کرد، کما اینکه در کتاب «#فلسفه چیست» فلسفه اسلامی را از این منظر نقد کرد که فلسفه اسلامی براساس مفاهیم و رویکرد و مقولاتی که در فلسفه تحلیلی هست قابل دفاع نیست؛ در واقع با ملاک های فلسفه تحلیلی، فلسفه اسلامی را نقد کرد.

«#ایزوتسو» در مقدمه کتاب «#بنیاد حکمت سبزواری» بعضی از فیلسوفان و محققان فلسفی در ایران را ملامت می کند(ازجمله آقای بزرگمهر، اگرچه از ایشان نام نمی برد) و می نویسد: اینها به جای توجه به سنت فلسفه اصیل خودشان مثل سهروردی، ملاصدرا، حاج ملاهادی سبزواری و ... به سراغ فلسفه های غربی رفتند و اولین پاسخ و شاید تنها پاسخی به ایزوتسو داده می شود، پاسخی است که بزرگمهر در مقدمه کتاب «#فلسفه چیست؟» می دهد. بحث بزرگمهر بسیار مفصل است اما متأسفانه این بحث نه جدی گرفته شد و نه دنبال شد و حتی کمتر به آن توجه شده است در صورتی که می توانست در سرنوشت فلسفه معاصر چه اسلامی و چه غرب مؤثر باشد. ندیدم که کسی به این گفت‌وگوی انتقادی ایزوتسو و بزرگمهر توجه کرده باشد.

طبق کتاب‌شناسی که در «#مأخذ شناسی علوم عقلی» آمده ، تقریباً تمام آثار راسل به همت دکتر بزرگمهر و دیگران ترجمه شد . خیلی‌ها از بزرگان فلسفه معاصر اسلامی ما مثل مرحوم شهید مطهری و علامه جعفری و حتی استادی مثل مرحوم حائری یزدی که غرب و فلسفه غربی را دیده و تجربه مستقیم از آن داشت ، وقتی می گفتند فلسفه غرب، بیشتر (تلویحاً یا تصریحاً) منظورشان فلسفه تحلیلی و به ویژه راسل بوده است. می‌دانید این عبارت یعنی چه و پشت سر آن چیست؟ یعنی فلسفه تحلیلی. منتها محتوا و مفهوم فلسفه تحلیلی مخصوصاً با این عنوان عمدتاً در آن زمان مطرح نبود.

نتیجه اینکه اولین مواجهه هایی که از مبدأ فلسفه اسلامی و در نقد و تطبیق فلسفه غرب مطرح شده، خواسته یا ناخواسته مواجهه با فلسفه تحلیلی بوده است. چرا؟ شاید به جهت اینکه فلسفه تحلیلی به خاطر رویکردی که دارد نزدیک‌ترین رویکرد فلسفی به فلسفه

اسلامی به ویژه فلسفه مشاء است. تا جایی که برخی از اساتید معاصر فلسفه غربی در ایران (مثلا دکتر محمود خاتمی، که موقعیت خاصی در فلسفه معاصر دارند) در سر کلاسهایشان معتقد بودند ابن سینا بسیار به معیارهای فلسفه ورزی فیلسوفان تحلیلی نزدیک است.

* مؤلفه‌ها و ویژگی‌های فلسفه تحلیلی چیست؟

در فلسفه تحلیلی چند مولفه مهم است: یکی ایضاح مفاهیم کلیدی است. یعنی هر مفهومی که به کار می رود باید توضیح داده شود که منظور از این مفهوم کلیدی چیست. نکته دوم استدلال گرایی یا دلیل گرایی است. بزرگان ما عبارتی داشتند که همواره آن را تکرار می کردند که ««نحن ابناء الدلیل/ نمیل حیث یمیل». این شعار در واقع الگو و ایده آل تفکر فلسفی در سنت ماست. ما به دنبال دلیل می رویم. مستحضر هستید که قول مشهور، یکی از تفاوت‌های مهم فلسفه و کلام را در این می داند که فلسفه به دنبال دلایل عقلانی آزاد از مبانی و مقاصد دینی است برخلاف کلام که همیشه باید در خدمت مبانی و مقاصد دینی باشد.

سبک فلسفه‌ورزی و نوع مدلی از فلسفه که فیلسوفان اسلامی معاصر به دنبال آن هستند بیشترین نزدیکی را با سبک فلسفه تحلیلی دارد اما این بدان معنا نیست که تماما مبانی فلسفه تحلیلی را می پذیرند، چون مهمترین مبنا و خاستگاه فلسفه تحلیلی نفی و رد و امتناع متافیزیک و بی‌معنا دانستن متافیزیک است و این را فلاسفه اسلامی علی‌الاصول نمی‌توانند بپذیرند.

ترجمه آثار راسل و شباهت‌هایی که در سبک فلسفه‌ورزی فیلسوفان اسلامی با فلسفه تحلیلی وجود دارد باعث شده که فلسفه تحلیلی ناخواسته در ایران جدی‌تر گرفته شود، منتها یک اتفاق مهمی در اواخر دهه 70 افتاد و آن این بود که با اوج گرفتن بحث‌های روشنفکری دینی و کلام جدید شاهد جریان بسیار گسترده از ترجمه و تألیف در مورد ویتگنشتاین هستیم. در زبان فارسی بیش از 87 کتاب از ویتگنشتاین و درباره ویتگنشتاین داریم، مستحضر هستید که ویتگنشتاین مؤسس فلسفه تحلیلی است و معمولا جزو مؤسسان فلسفه تحلیلی سه نفر را معرفی می‌کنند، ویتگنشتاین اول، راسل و جورج ادوارد مور. به جز ترجمه‌هایی که آقای «ادیب سلطانی» و دیگران انجام داده بودند با شخص آقای «ملکیان» و رساله‌هایی که ایشان مشاوره کردند مثل رساله‌ای که خانم «عطیه زندیه» در مورد فلسفه دینی ویتگنشتاین ارائه کردند و همین‌طور ترجمه فنی آثار ویتگنشتاین از آلمانی که مترجم برجسته‌ای مانند «مالک حسینی» ترجمه کرد و حتی تز دکترایش را به ویتگنشتاین و نسبت او با حکمت قرار داد فلسفه تحلیلی جدی‌تر مطرح شد.

* چرا طرح اندیشه و ترجمه آثار ویتگنشتاین به عنوان مؤسسه فلسفه تحلیلی برای ایرانیان جالب بود؟

ویتگنشتاین در رساله منطقی - فلسفی می‌گوید: «در باب آنچه نمی‌توان سخن گفت باید خاموشی گزید(سکوت کرد)» این نکته باعث شد که برخی مباحث تطبیقی بین ویتگنشتاین و عرفان ایرانی و آموزه‌های عرفا مطرح شود. البته این امر به نوعی پارادوکسیکال است؛ ویتگنشتاینی که مؤسس فلسفه تحلیلی و ضد متافیزیک است با سویه‌هایی از تفکر او که شاید نزدیک به عرفان باشد برای ایرانیان قابل اعتناست.

«جرج ادوارد مور» از مؤسسان فلسفه تحلیلی یکی از مبنایی‌ترین کتابهای فلسفه اخلاق را نوشته است که آقای «غلامحسین توکلی» با عنوان مبانی اخلاق آنرا ترجمه کرده است. مور هم برای ما ایرانیان مهم بود چون ما فکر می‌کردیم با مراجعه به آثار مبنایی فلسفه اخلاق تحلیلی می‌توانیم به گونه‌ای مباحث فلسفه اخلاق را در سنت اسلامی بازخوانی و استخراج کنیم. این نکته هم معنادار است که عمده آثار اصلی و حتی آثار تفسیری در باب فلسفه تحلیلی توسط فضایی که عمدتاً دانش آموخته حوزه علمیه بوده‌اند ترجمه شده است. گو اینکه به دنبال این بوده‌اند تا سؤالات فلسفه تحلیلی را به سنت عقلی اسلامی عرضه کنند تا پاسخ متناسب را استخراج کنند. این سنت عقلی معنای عام و فرگیری است که حتی اصول فقه را هم در برمی‌گرفت تا جایی که رساله‌های فوق لیسانس و دکتری به سمت تطبیق فلسفه‌های زبانی و اصول فقه رفت و مجله‌ای هم با همین رویکرد «پژوهشهای اصولی» به طرح این مباحث پرداخت. اما فلسفه قاره‌ای چندان برای سنت فلسفی ما جاذبه نداشت.

* چرا فلسفه قاره‌ای از چنین اقبالی برخوردار نبود؟

مهمترین دلیل شاید همان دلیلی است که «ریچارد رورتی» در مقاله «فلسفه در آمریکای امروز» در کتاب «پیامدهای پراگماتیسم» مطرح می‌کند. رورتی می‌گوید: «اگر یک کامیون فوکو و هایدگر را خالی کنید در آن یک استدلال به معنای دقیق کلمه پیدا نمی‌کنید.»، فلسفه قاره‌ای به دلیل سنخ موضوعاتی که به آن می‌پردازد (موضوعات ناظر به فرهنگ، تاریخ، زندگی) برای فلسفه ایرانی کمتر جاذبه دارند چون فلاسفه اسلامی ایرانی، فلسفه را بحث عقلانی و استدلالی در باب

وجود یا نهایتاً (به تبع تحولات فلسفه اسلامی معاصر و آثاری چون اصول فلسفه و روش رئالیسم) بحث عقلانی در باب شناخت می‌دانند. اما فلسفه قاره‌ای این گونه نیست و به مسائل انضمامی؛ رنج و درد و مرگ و امکانات و محدودیتهای وجود انسان می‌پردازد، همان مباحثی که در فلسفه اگزیستانس مطرح شده است. اینها در واقع نوعی حرکت از مباحث وجودشناسی به مسائل انسان‌شناسی انضمامی است نه انسان‌شناسی محض و انتزاعی. طبیعتاً این نوع فلسفه نمی‌تواند برای تلقی سنتی از فلسفه اسلامی جاذبه داشته باشد.

نکته دوم این است که مترجم قوی و صاحب فکری که به ترجمه آثار اصلی فلسفه قاره‌ای بپردازد، وجود نداشت اگرچه مرحوم «فردید« با اولین مقالاتی که در مجله «سخن» می‌نویسد تلاش می‌کند فلسفه قاره‌ای را نه با این تعبیر بلکه با تعبیر فلسفه پس از کانت با تمرکز بر روی‌هایدگر معرفی کند، به نظر می‌رسد که تلاشهای مرحوم فردید هم به تثبیت یک سنت قاره‌ای یا سنت قاره‌ای ایرانی در فلسفه نینجامید. آهسته آهسته این روند طی شد تا به نظرم اواخر دهه 70 یا اوایل دهه 80 آثاری ترجمه شد که بحث قاره‌ای و تحلیلی را پررنگ می‌کرد که شاید مهمترین کتابی که این موضوع را به صورت جدی مطرح کرد و در عین حال نشان داد که این تفاوت‌ها و تمایزات چیست، کتاب خیلی کوچک اما پراهمیتی با عنوان «فلسفه قاره‌ای» را نشر ماهی منتشر کرد. در این کتاب نویسنده نشان داده است که فلسفه قاره‌ای چیست؟، هویت آن چیست؟، نقاط قوت و ضعف و محدودیتهای آن در قیاس با فلسفه تحلیلی چیست؟ به این دلایلی که خدمت شما عرض شد، شرایط فراهم نشد که فلسفه قاره‌ای به صورت جدی مطرح شود.

نکته مهم دیگر که شاید بتواند مکمل این بحث باشد، این است که فلسفه بعد از کانت است که به فلسفه قاره‌ای و تحلیلی تقسیم می‌شود و هر دو در یک فضای پُست کانتی تنفس می‌کنند، یعنی گام‌هایی که کانت تا قرن نوزدهم برداشته است به خصوص نقد متافیزیک را جدی می‌گیرند. به نظر می‌رسد که فضای فکری فلسفه ایران هنوز آمادگی یا توانایی یا استدلال قوی سراغ ندارد که بتواند نقد کانت بر متافیزیک را بپذیرد.

شاید به خاطر اینکه تفکر فلسفی ایرانی فکر می‌کند دلایلی که کانت در رد متافیزیک آورده، دلایل ضعیفی است و بعضی از فلاسفه و محققان و استادان فلسفه ایرانی هم فلسفه بعد از کانت را چندان جدی نمی‌گیرند، چون معتقدند اینها فلسفه نیستند بلکه معتقدند اینها جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، ادبیات، نقد ادبی و ... است و چندان وفادار به معیارهای فلسفی نیست.

نکته دیگر اینکه آنچه ما در زبان فارسی از آن به عنوان فلسفه دین یاد می‌کنیم بیشتر فلسفه تحلیلی است و کمتر به فلسفه دین قاره‌ای ناظر است. شاید مهمترین دلیلش این باشد که ما در نگرش کلامی خودمان بیشتر استدلال گرا و عقلگرا هستیم و این با معیارهای فلسفه تحلیلی نزدیک تر است کما اینکه «سویین برن« که یک نوتومیست (پیروان سن توماس) است خیلی بیشتر به ما نزدیک است. ما در مورد آثارش کار می‌کنیم و کتابهایش را ترجمه می‌کنیم چون او هم روش استدلالی و عقلی دارد ولی فیلسوفان دین قاره‌ای که رویکردهای فرهنگی، هرمنوتیکی، اگزیستانسیالیستی یا حتی پدیدارشناسی دارند کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند.